

وَدَّتْ كَآئِفَةً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَضِلُّونَ كُفْرًا
يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۷۵﴾

ترجمه لطیفی بسی دوست دارند گروهی
از اهل کتاب که اگر شود شما را گمراه کند
و گمراه نمی کنند مگر خودشان را و در نمی یابند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ
تَشْهَدُونَ ﴿۷۶﴾

ای اهل کتاب چرا کافر می شوید به آیات
خدا و حال آنکه شما گواهی می دهید؟

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ
بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۷۷﴾

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می پوشانید
و نهان می دارید حق را و حال آنکه می دانید؟

وَقَالَتْ كَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا بآخِرَهُ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ ﴿۷۸﴾

و گروهی از اهل کتاب گفتند: ایمان آرید
بدانچه بر آنانکه ایمان آورده اند نازل
شده در آغاز روز، و کافر شوید در پایان
آن شاید که آنها باز گردند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى
هُدَى اللَّهِ إِنْ يُوَلِّي أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ
يُنَاجِيكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۹﴾

و ایمان نیاورید مگر برای آن کس که
پیروی کند آئین شما را، بگو هدایت هدایت
خداست، مبادا داده شود احدی مانند
آنچه داده شده اید، یا معاجه کنند شما را
نزد پروردگارتان. بگو هر آنچه فضل به
دست خداست، می دهد آنرا بدانکسی که
می خواهد و خداوند (مشیت و رحمتش)
واسع و بسی داناست.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ ﴿۸۰﴾

اختصاص می دهد به رحمتش هر که را بخواهد
و خدا دارای فضل بس بزرگ است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِعُقُوبَةِ
إِيْنِكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينِنَا لَا يُوَدِّعُ

و از اهل کتاب هست کسی که اگر امانت
دهی او را به مالی کلان آن را می رساند به
تو و از آنان کسی هم هست که اگر امانت
بپاری او را به دیناری آن را به تو
نمی رساند.

مگر آنکه پیوسته بالای سر او ایستاده باشی این بدان سبب است که می گویند در برابر امی ها بر عهده ما راهی (تعهدی) نیست، و می گویند (می بندند) بر خدا چنان دروغی و حال آنکه می دانند.

آری هر کس به عهد خدا وفا کند و پروا گیرد پس راستی خدا دوست می دارد پروا گیرندگان را.

به راستی آنانکه عهد خدا و سوگندهای خود را در برابر بهائی اندک به معرض فروش می گذارند در آخرت برای آنان بهره ای نیست و سخن نمی گوید با آنان خدا و نظر نمی افکند به سوبشان روز رستاخیز و تزکیه نمی کند آنان را و برایشان عذابی دردناک است.

و همانا دسته ای از آنان هستند که زبانشان را به کتاب در پیچند تا آنرا از کتاب گمان برید با آنکه از کتاب نیست، و می گویند آن از نزد خدا است، با آنکه آن از نزد خدا نیست و می بندند بر خدا چنان دروغ را و حال آنکه خود می دانند.

هیچ بشری را نشاید که خدا کتاب و حکم و پیغمبری را به او دهد پس او به مردم بگوید شما بنده گانی برای من باشید نه برای خدا، بلکه باید بگوید که شما بدانچه که کتاب را تعلیم می دهید و نسبت بدانچه که بررسی می کنید ربانیان باشید.

چنین بشری شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را به اربابی بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمانید به کفر امر می کند؟

إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا
لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٥٠﴾

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ ﴿٥١﴾

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا
قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥٢﴾

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ السُّنَّتَهُمْ بِالْكِتَابِ
لِيَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٥٣﴾

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ
السُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبِّينَ بِنَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابِ
وَبِنَا كُنْتُمْ تُدْرَسُونَ ﴿٥٤﴾

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا
إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٥﴾

لغات: وَدَّتْ، ماضی مؤنث از وُدّ: دوستی شدید، خواستن، آرزوی جاذب. چون به‌لو تعلق گیرد به معنای دوستی خاص و آرزومندانه است.

ظَالِفَةٌ: گروهی از مردم، دسته‌ای از مردم که در بلاد می‌گردند، به‌دورهم جمع می‌شوند، در زمینها و اطراف آب‌ها و چاه‌ها طواف می‌کنند، دارای عقیده و آئین جدا از دیگرانند، مؤنث طائف از طاف: در اطراف گردید، به‌راه افتاد، خیالاتی در خواب به‌سرش زد.

قِنْطَار (رجوع شود به آیه ۱۲) - دینار: واحد پول طلا در قدیم، از دَنَنار به‌دلیل جمع دنانیر، نون اول برای تخفیف قلب به‌یاء شده است.

یلوون - مضارع جمع از لَیَّ (به‌تشدید یاء): نخها را بهم تاباندن، از حقی سر پیچیدن، از پس دادن وام سر باز زدن، دین و عقیده را پنهان داشتن، از اظهار حق خودداری کردن، اندوه را در دل نگهداشتن.

بَشْر: آدمی - مرد و زن و مفرد و جمع - از بشر (به سکون شین): چوب را پوست‌کندن، موی روی را ستردن، به‌پیشامدی خوشنود شدن. انسان‌را از آن روی بشر گویند که اندیشه و روحیاتش از رویش نمایان می‌شود و یا نمایان بودن و ستردگی رویش او را از دیگر جانوران ممتاز و جدا کرده است.

رَبَّانِيَّيْن - جمع رَبَّانِي، منسوب به رَبِّ (مصدری): سرپرستی، اصلاح، تربیت، انجام‌کاری به‌خوبی، جمع و جور کردن. و یا منسوب به رَبِّ (صفت خداوند) مانند بحرانی منسوب به بَحْرَيْن. وزن رَبَّان، نوعی مبالغه در انتساب را می‌رساند مانند: لَحْيَان، نَعْسَان، كَسْلَان: ریشو، همیشه خوابالود، بسیار کسل.

تَدْرُسُون، مضارع از درس: به‌کتاب و علم روی آوردن، آن‌را بررسی کردن، اثر را محو کردن، کهنه شدن جامه.

وَدَّتْ ظَالِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.

فعل وَدَّتْ، به‌جای «احبت، ارادت»، دلالت به‌دوستی شدید و همراه با طرح و کوشش دارد و تعلق این فعل به‌لو شرطی و امتناعی، آرزویی را می‌رساند که

بطور کلی بدان نمی‌رسند. طائفة، به جای «فریق، جماعة، مشر» به کوشش و پیویائی این گروه است که برای رسیدن به آرزوی اضلالی خود در شهرها و اطراف می‌گردند، مانند چوپانان و پیشه‌ورانی که کارشان پیوسته رفتن بدین سو و آن سو و گردیدن است. یضلونکم، خطاب به مسلمانان معتقد و متعهدیست که تبلیغات و تشکیکها و دمیدنهای این اضلالگران نمی‌تواند معتقدات ایمانی آنان را مست کند و از راه و روش روشن و مستقیمی که دارند به کوره راههای گمراهیشان بکشاند.

انگیزه این دوره گردان اضلالگر یا خوی و عقده حسد و صفت راسخ شیطانی و نداشتن بینش و تعهد دینی راستین است بی آنکه بخواهند به مذهب حقی خدمت کنند و یا سود و بهره‌ای از کارشان بر گیرند، و یا مزدوران دستگاههای دنیوی و دنیائی هستند که در لباس دینی مسخ شده و یا ساخته و پرداخته زورمندان، در آمده‌اند و یا بذرتشکیک در میان مسلمانان به راه می‌افتند و هدفشان پیوسته اضلال است، تا بندها و پیوندهای اصیل اعتقادی و اسلامی را سست و مسلمانان را محکوم و شنفکری شیطانی خود و نقشه‌اربابانشان کنند. گروههایی که مقارن با پیشرفت استعمار و یا پیشاپیش آن به نام مسیح مصلوب و یا بودجه‌های هنگفت به راه افتادند و از میان کشورهای پیشرفته صنعتی و میلیونها لامذهب پشت به کلیسا کرده، گذشتند و در هر گوشه و کنار کشورهای اسلامی دام و سفره گسترده‌اند، چه هدفی جز اضلال دارند و تا حال چند تن از مسلمان نمای تقلیدی را توانستند به دام افکنند و غسل نمیدهند؟

چون با سلاح مسیحیت توفیقی نیافتند، گروههایی متفرع از اسلام ساختند و به نامهای مختلف در شرق و غرب اسلامی بدانها پایه و مایه دادند و به نام مذهب آنها و عناوین رنگ کننده و فاقد اصول و فروع مشخص و حاوی اصطلاحات عرفان درویشی و احکام درهم شکسته اسلامی، ساختند و آفتدیها و سرها را به چهرهٔ پیامبران عصر تجدد آراستند و الواح ساختند تا بیروی ایمانی و مقاوم مسلمانان

را سست کنند و آنان را با هر ستمگر و متجاوزی به معاشرت با «روح و ریحان» بخوانند. چه وسیله و دستاویز آسانی برای یهودی سرگردان شد که دینش در بسته و قومی است و دعوت ندارد. و این مذهب‌ها هیچ دعوت و اصول و فروع بسته و مشخص ندارد و در هر جا و میان هر قومی به همان رنگ درمی‌آید؛ مصلح، امام موعود، و پیامبر، خدا، داعی به صلح و امنیت و ثبات و...! همانها که با غیبت چند روزه موسی کوساله ساختند تا آلت دست و محکوم حکمشان باشد و پیامبران خود را کشتند و به دست دژخیمان دادند و مسیح را مصلوب کردند و در برابر دعوت اسلام هرگونه کید و دسیسه‌ای به کار بردند، چه زود به حقانیت اینها پی بردند و کوساله‌های قرن را دیدند و بدانها گرائیدند تا پایگاه مطمئنی به نام دین داشته باشند و دعوتی باز همه‌جائی و همگانی. آن احتجاجها که درباره مسیح و آئین ابراهیم داشتند و می‌خواستند آن آئین پاک توحیدی و شور و شر را انگیز و بت برانداز را به رنگ یهودیت یا مسیحیت بنمایانند و آنچه تشکیکها که در اصل نبوت و اصول و فروع اسلام می‌نمودند، آیا منظوری جز اضلال داشتند؟ مگر همین نومسلمانان، قرن‌ها مشرک و بت پرست بودند و در کنار یهودیان و مسیحیان نمی‌زیستند، چرا هدایتشان نکردند؟ چون هدایت آنان را نمی‌خواستند، آنچه می‌خواستند همان اضلال بود زیرا خود در ضلال بودند: *وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ.*

اضلالهای اهل کتاب و تشکیک در حقایق و اصول فطری و انسانی آنها همی در تاریخ جریان داشت و دارد تا در قرون اخیر به شکل علمی و تحقیقی و مکتبی درآمد و در همه اصول و فروع آئین و ایمان و شرف و فضائل و اخلاق و عواطف و حقوق انسانی جوامع پیشرفته در علم و صنعت را دچار تحیر و گمراهی کرد و شک، به جای وسیله، هدف گردید و بند پیوندهای معنوی را از هم گسیخت و انسانها مسخ شدند و یکسر تغییر جهت دادند. اضلالشان نخست به خودشان و جوامعشان برگشت: *وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.* آن کس که دیگران را به پیراهه گمراهی می‌کشاند، خود بدان کشیده می‌شود، آنکه حقایق آئین را تحریف و مسخ کند، خود منحرف و مسخ می‌شود، آنکه دروغ می‌گوید دروغگو می‌شود، آنکه حيله

کند حيله گر می گردد، آنکه راه کمال و تکامل را به روی دیگران سد کند خود مسدود می شود، چون فطرت و وجدان انسان سالم، انگیزنده به سوی کمال است و می کوشد تا هر حقیقتی را که خود شناخته با گفتن و نوشتن و اشاره به دیگران بشناساند و هر گمراهی را به راه آورد، و اگر کسی را بنگرد که بیراهه و به سوی یرتگاه می رود، بدون اینکه او را بشناسد و سود و بهره ای در هدایت او دریافت کند، آگاه گرداند و برگرداند. چون این انگیزه ها فطری و انسانی است؛ پس هر که اضلال می سازد خود گمراه و مسخ شده می شود، تیر اضلالش کمانه کرده به سوی خودش بر می گردد، بی آنکه دریافت آگاهانه و دقیقی «شعور، استشعار» داشته باشد: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. بقره / ۹»، «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا... فصلت / ۴۶».

مفهوم حصر - وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ - آنست که اینان نمی توانند مردم با ایمان و هدایت یافته را گمراه کنند؛ آنان که هدف تیرهای اضلال و امواج و سوسه و فریب واقع می شوند و موربانه تشکیکها در روحشان جای می گیرد، خود گمراه و پو کند و سپر محکم ایمانی ندارند و اتسایشان به هر آئینی به نام و شناسنامه است، و بوق هر اضلالگر و عامل هر استثمارگر و بنده هر ارباب و دمساز با هر بت هستند. خدا و رسول از اینان بیزارند و برای پیشرفت آئین حق سپاهی لشکر و سان سپاه و آمار نمی خواهند. اضلالگر، هدف اصلی خود را که تفرقه افکنی و تصادم و نشر خرافات و اوهام و ناتوان ساختن قدرت روحی و اجتماعی مسلمانان است، بوسیله همین کسان انجام می دهد و مسلمانان هدایت یافته و هدفی نباید از اینان بر حذر باشند و راه نفوذ و رشدشان را سد کنند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

آن آیه خبر از طائفه ای از اهل کتاب بود که حرفه و کارشان اضلال است، مانند میکرب بیماری که پیوسته می گردد تا در بدن و عضو ناتوان و بیدفاعی رخنه

کند. این دو آیه ندای تنبیهی به همه اهل کتاب است که چرا به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را پوشیده می‌دارند و حق را به لباس باطل می‌پوشانند و یا حق و باطل را آمیخته می‌کنند (تلبسون از لباس، به فتح یا ضم لام) و زمینه اضلال خلق را فراهم می‌سازند؟ چون اهل کتابند، و اصول و آیات وحی و نبوت و حق را می‌شناسند، آیات روشن این نبوت برایشان مشهود و حقانیت آن برایشان معلوم است و چون کفر بدین آیات و باطل نمایاندن این حق، ناشی از جهل آنان نیست؛ پس چه منشأ و انگیزه‌ای دارد و برای چیست؟ لم تکفرون... لم تلبسون... طرح این دو سؤال برای همیشه و برای آگاهی خلق گرفتار و برای آنست که شاید اهل کتاب به خود آیند و بیندیشند و از لاشعوری تقلیدی و تأثر از محیط که آیات خدا و حق وسیله امتیاز جوئی و بهره‌کشی گردید، به شعور آیند، و اگر مستشعر نشدند و بر نکشتند و جواب روشنی در برابر این سؤالات ارائه نکردند، شاید خلق چشم و گوش بسته و دنباله‌رو آنان به خود آیند و آگاه شوند و دامهای این دامداران را بشناسند و خود را برهاند. نمونه‌هایی از دامها و روحیه و روشهای آنان برای اضلال مردم چنین است:

وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ
وَ اتَّكَفَرُوا أَجْرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

مقصود از امر آمِنُوا بالذی... گرایش ظاهری و تصدیق زبانی است. مانند دو ما انت بمؤمن لنا، و منظور از: بالذی انزل علی الذین آمنوا، به جای «بما انزل علی الرسول»، نبی و نبوت و مسائل جدیدیست که در میان مؤمنان رخ نموده و نمودار گردیده و عقیده مؤمنان بدانها نازل گشته است، نه آنچه در حقیقت از جانب خدا نازل شده است و بدین پیمبر وحی گردیده؛ چون که اینگونه طائفه دسیسه ساز، ایمان بدین وحی و نبوت نداشتند، و مقصود از الذین آمنوا، کردندگان بدین نبوت است.

وجه النهار، بقرینه و اتکفروا آخره: باید ظرف برای فعل امر آمنوا باشد،

نه اتزل و یا فعل ماضی آمنوا، چون نزول و یا ایمان وجه النهار خصوصیت زمانی و معنای موجّهی ندارد. وجه النهار، آنگاه است که روز و روشنی روی می نماید و زندگی آغاز می شود، در مقابل آخره که روز و روشنی روی می گرداند و به پایان می رسد.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، بیان طائفه و نتیجه است که از این دسیسه شیطانی امید دارند. بیان ویوستگی و ترکیب این آیه برای آگاهی مسلمانان در آفرمان و همیشه، کوشش و دسیسه گروهی را می نمایاند که هشیارانه با هم می اندیشند و بررسی می کنند تا از هر راهی و با هر نقشی در عقاید و اجتماع مسلمانان رخنه کنند و برخی از آنان را از آئین متحرک و شورانگیز اسلام بر گردانند.

قَالَتْ طَائِفَةٌ، چنین گروه هم اندیشی را می نمایاند که طراح و آمرند و دیگران مأمور و مجری امر آمنوا... و عهده دار اجرای نقشه آن طائفه از اهل کتاب. نقشه ای از هر جهت بررسی شده و ماهرانه: چون اهل کتابند و آئین شناس، می توانند در میان نومسلمانان ساده دل نفوذ کرده هسته حیاتی اسلام را از درون متلاشی کنند. نخست به مسلمانان بگویند: ما با شواهد و دلائلی که از آئین و کتاب خود داریم آئین شما را شناخته ایم و بدان ایمان آورده ایم: آمِنُوا بِالَّذِي... اجرای دقیق و تأثیر روحی این نقشه شیطانی چنان بررسی شده است که چگونگی و زمان مواجهه آنان با مسلمانان هم مورد نظر است: وَجْهَ النَّهَارِ، در آغاز روز که روشنی روی می آورد و ذهن ها آماده برای مواجهه و تأثیر و تأثر و دریافت و تلقینات در اندیشه های به کار بیفتاده و آرام است. همینکه اینها در میان مسلمانان جای گرفتند و جذب شدند و افرادی از نومسلمانان بیسواد و ساده دل ایمان آنان را باور کردند و به داستانها و افسانه های دینی و تاریخی آنان گوش و دل دادند، تا آنگاه که سایه ها و تارهای تاریکی شب روی می آورد و اشعه آفتاب لرزان می گردد و اندیشه ها خسته و مشوش می شود و سایه تشکیکها و تردیدها، می تواند در آنها رخنه کند، ظلمتهای کفری که در زیر پرده تظاهر به ایمان پوشانده و پنهان کرده بودند آشکار می کنند تا شاید مسلمانانی را که در مسیر روشنی و کمال به راه

افتاده بودند بازدارند و به ارتجاع جاهلیت برگردانند: **وَ أَكْفُرُوا آخِرَةً لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**. آن احتجاجها و اضلالها و آن کفر به آیات و حقیوشی و این نقشه و دسیسه شیطانی، همه برای همین ارجاع و ارتجاع مسلمانان به کفر و جاهلیت است.

ظرف **وَجْهَ النَّهَارِ...** و **آخِرَةً**، هم انتخاب زمان و ارائه هر وسیله ایست برای نفوذ و تأثیر و باوراندن آن تظاهر و اظهار ایمان نخستین و این کفر واپسین، نه آنکه همین قید محدود کنند و فعل امر **آمَنُوا...** و **اکفروا...** باشد. چون نظر آنها اجرای دستور است با دقت، و انتخاب زمان و حالات به صورت مؤثر.

برخی از مفسرین، **الذی انزل...** را، با آنکه ظهور در تعمیم دارد، راجع به حادثه خاصی دانسته اند، و چون در آیه اشاره به موضوع خاصی وجود ندارد، به ترکیب آیه متوسل شده اند که: ظرف **وجه النهار**، متعلق به فعل **اقرب**، انزل، باشد نه فعل امر **آمَنُوا**: ایمان آرید بدانچه در **وجه النهار...** نازل شده است. آنچه بخصوص در **وجه النهار** نازل شده چیست؟ گفته اند حادثه قبله است: به قبله ای که در **وجه النهار** نازل شده ایمان آرید «با مسلمانان نماز گزارید»، آن قبله ای که موافق نظر اهل کتاب بوده است و به پیروان خود دستور داده اند که به سوی آن با مسلمانان نماز گزارند، **صَخْرَةَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ** بوده! پس **وَ أَكْفُرُوا آخِرَةً**، راجع به چه چیز باشد؟ با تقدیر متعلق: بدانچه در پایان **وجه النهار** نازل شده کافر شوید، مقصود قبله کعبه است. با این تخصیص و ترکیب، معنای آیه چنین می شود: ایمان آرید - تصدیق کنید و نماز گزارید - بدانچه در هنگام آغاز روز بر کسانی که ایمان آورده اند نازل شده است: قبله بیت المقدس، و کافر شوید بدانچه در پایان روز نازل شده است: قبله کعبه، شاید مسلمانان با اعتماد به شما اهل کتاب از قبله کعبه برگردند.

بر این تخصیص و ترکیب سؤالاتی وارد می شود: ۱- ظاهر **الذی انزل**، تعمیم دارد و تخصیص آن باید با قرینه صریحی باشد. ۲- تعلق ظرف به فعل **اقرب** در موردی مستحسن است که فعل **اقرب** مستقل باشد. در این آیه **بالذی انزل...** موصوف

و صفت و یا موصول وصله و مجموع آن مفعول فعل امر آمنوا است. ۳- برای قبله بیت المقدس آیه‌ای نازل شده و قبله شدن آن در آغاز روزی نبوده است چون رسول خدا از همان آغاز رسالت تا سال دوم هجرت به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارد. و نیز معلوم نیست که فرمان تحول قبله در پایان روز - آخره - بوده است. ۴- اگر روایت قابل استنادی رسیده باشد که آن حضرت در يك روز نماز صبح را به سوی بیت المقدس انجام داد و سپس در هنگام ظهر فرمان تحول قبله آمد، با وجه النهار... و آخره، تطبیق نمی‌کند. و اگر در روایتی - الذی انزل - به قبله تفسیر شده باشد مانند بیشتر اینگونه روایات، بیان مصداق است نه تخصیص. چون الذی انزل، با هیچ قرینه تخصیصی مقارن نیست، عام است و شامل هر آیه و حکم و مسائل تاریخی که بر قلب مسلمانان نازل و بر زبانشان جاری شده مورد عقیده و عملشان بوده است، می‌شود. وجه النهار، چنانکه گفته شد، به قرینه تقابل با - وا کفروا آخره - ظرف فعل امر آمنوا و پیوسته بدان و منظور در نظر گرفتن شرائط و انتخاب زمان برای تأثیر روحی است تا مسلمانان به خوبی باور کنند که آنها به راستی ایمان آورده‌اند و با عقیده و خلوص در صف آنان در آمده‌اند و به احکام اسلام عمل می‌کنند، و همینکه برگشتند و انکار کردند، برخی از نو مسلمانان اندیشناک شوند که چون با اخلاص ایمان آورده و عمل کرده بودند ارتداد او که اهل کتاب و روشنفکر [و علمی اندیش] است از آن جهت می‌باشد که ناحق بودن این آئین را شناخته است و همین امر موجب تردید و یا برگشت برخی از نو مسلمانان ساده دل شود، زیرا کسی که آئین را به حق شناخت و بدان ایمان آورد دیگر از آن بر نمی‌گردد! از این جهت است که با آن آزادی در عقیده و آئین که اسلام اعلام کرده: «لَا كُرَاهَ فِي الدِّينِ...» در ارتداد سخت سختگیری کرده و کشتن مرتد واجب آمده است. چنانکه در مرامها و مسلکهای حزبی هم اینگونه مراقبت‌ها و سختگیریها را لازم

۱- یکی از پرسشها و بازجوئیهای امپراتور اندیشمند رم (هرقل - هر اقلیوس) پس از دریافت نامه رسول خدا (ص) از ابوسفیان این بود: آیا تا به حال پیش آمده که کسی به آئین او ایمان آورد و سپس برگردد؟ - ابوسفیان: نه.

می‌شمارند تا راه نفوذ مخالف و به اصطلاح ضد انقلاب را سد کنند، زیرا مؤثرترین روش مخالفت همین نفوذ و همبستگی و سپس ارتداد و تبری است.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ، قُلْ إِنْ أَلْهَىٰ آلَهُ أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ مِنْ دَرَبِكُمْ، قُلْ إِنْ أَلْضَلَّ بِإِذْنِ اللَّهِ يَوْمِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

نهی و لا تؤمنوا، عطف به امر آمنوا، و گفته همان طائفه از اهل کتاب به مأمورین و مجریان دستورهای آنان می‌باشد. این نهی پس از آن امر، نگرانی آن طائفه طراح و گرداننده را می‌رساند که مبادا آن افرادی که مجری امر و نقشه آنان هستند، همینکه به ظاهر و برای ارتداد به اسلام گرایش یافتند و در میان مسلمانان تردد کردند، به اسلام جذب شوند و به راستی رنگ ایمان گیرند و نیرنگ آنان دیگر کون گردد. این نهی همچنین مراقبت کامل آن طایفه را می‌نماید که مأموران باید چشم و گوش بسته از آنان بی‌روی کنند و امرشان را به اجرا در آورند. حصر و لا تؤمنوا الا لمن تبع و تعدی به لام و تعلق به اشخاص، و اضافه دینکم، حصر و تحدید ایمان و سودبری و بهره‌گیری گروهها را از آن می‌رساند. چون ایمان راستین گرایش به حقیقت است نه اشخاص، و به بقاء متعدی می‌شود: «الذین یؤمنون بالغیب...». این حصر و تعدی و تعلق و لا تؤمنوا...، بجای «آمنوا بما نزل الیکم» بیان‌گویائی است از مسخ دین و دیدن آنان از دین و انحصار جوئی در دین و بهره‌گیری و سلب آزادی مردم که چشم و گوش بسته و در بست باید در انحصار و اختیار آنان باشند و بهره دهند و چشم نگشایند و دریچه‌ای از ماورای آنچه خود ساخته و پرداخته و تحدید کرده‌اند به روی کسی گشوده نشود و انسانهایی را که باید آزادانه بیندیشند و آیین و عقیده‌ای را اختیار کنند چنان در ایمان و کفر محدود شوند که بدانان فرمان دهند: آمنوا... و لا تؤمنوا...

۱- گویند چون ناپلئون برای پیشرفت سیاست جهانگیرش متوجه کشورهای اسلامی و مصر گردید، تظاهر به اسلام کرد و همین تظاهر سیاسی موجب آن شد که گروهی از افسران و سربازانش به اسلام گرایش یافتند و یا اسلام آوردند.

قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ. این بیان و فرمان، رده‌رگانه انحصار و اضافات و بهره‌گیری است. الهدی، اشاره به آن هدایت حقیقی و فطری می‌باشد که به انگیزه فطرت آزاد و ماوراء تحدیدها و بستگیها، هر کسی آنرا می‌جوید و راه دریافت آنرا می‌پوید تا اصول اعتقادی و راه و روش زندگی خود را بر طبق آن هدایت تنظیم کند، آن هدایت، هدایت خدائی است: هدی‌الله، نه آنچه انسان خود را بیانگر آن می‌پندارند و وسیله امتیازات و برتری دینی و قومی ساخته‌اند. مردمی که به‌افق باز هدایت خدائی چشم گشوده‌اند و به‌راه افتاده‌اند با این گونه امرها و تشکیکها بر نمی‌گردند و به‌محدوده‌هایی که از مواد قومی و نژادی ساخته‌اند و به‌رنگ آیین پرداخته‌اند، محدود نمی‌شوند. و آنکه به هدایت خدائی چشم نگشوده است، به‌اسلام نگراید و یا بگراید و از آن بر گردد ارزشی ندارد و نمی‌تواند راه-بند حرکت نیرومند عقلی و وجدان فطری گردد، و آن اهل کتابی که دارای بینش و دریافت وجدانی باشد، نهی لاتؤمنوا او را از گرایش به‌حق باز نمی‌دارد.

أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُخَاجُوكُمْ بِعَدْوِيَّتِكُمْ، به‌دلالت مفهوم و معنی و هماهنگی خطابهای جمعی، حکایت از نیات و گفته‌های همان طایفه دارد و چون تعلیلی برای امر آمنوا... و نهی لاتؤمنوا... است که جمله قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ... جمله معترضه و اعتراض پیوسته و فوت نشدنی است از جانب خدا که در میان کلام آنان آمده است، و به‌تقدیر و یا به‌معنای حذف نفی و یا استفهام انکاری یا فعلی مانند واجتنبوا، احذروا، و یا جواب شرط مقدر است: در آغاز روز بدانان ایمان آرید و در پایان آن کافر شوید و جز به‌پیروان دین خود ایمان نیاورید تا داده نشود - آیا داده شود؟ بر حذر باشید از اینکه داده شود، اگر راستی بدانان ایمان آرید مبادا داده شود - به‌احدی مثل آنچه به شما داده شده است. فعلهای مجهول: أَنْ يُؤْتَىٰ، أُوتِيْتُمْ، و ابهام: مِثْلَ مَا، دید این طایفه را از دین می‌نمایاند که همان امتیاز جوئیهای قومی و نژادی و طبقه‌ای و برخورداریه‌ها را از آن می‌نگرند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که نهی لاتؤمنوا، از خداوند به گروهی از مسلمانان است که از فریب و حيله‌های آن طایفه از اهل کتاب بر حذر باشند و جز به

پیروان راستین دینشان ایمان نیاورند. و همچنین کلام تعلیلی آن یثومی... اویعاجو کم... پس از لاتؤمنوا تا آخر آیه کلام و ضمائر جمع خطایی، خطاب به مسلمانان است: شما مسلمانان جز برای کسانی که پیروی از دین شما کرده‌اند ایمان نیاورید - بگو هدایت به حق هدایت خداست - تا مبادا به کسی داده شود مانند آنچه به شما داده شده با شما در پیشگاه پروردگارتان احتجاج کند. یا اینکه: ولاتؤمنوا... حکایت کلام آن طائفه، و آن یثومی احد، کلام خدا و استفهام انکاری و خطابه‌های اوتیتم اویعاجو کم... خطاب بدان طایفه باشد: آیا آن امر آمنوا... و نهی لاتؤمنوا... برای آنست که به کسی داده نشود مانند آنچه به شما داده شده است؟

آهنک و روش و پیوستگی مفاهیم این دو آیه همین است که جز دو کلام اعتراضی: قُلْ إِنْ أَلْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ، قُلْ إِنْ أَلْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ تا آخر، بیان گفته‌ها و اندیشه‌های آن طائفه از اهل کتاب است. اویعاجو کم... عطف نزدیدی به آن یثومی احد، و هر دو همچون جواب شرط مقدر است و ضمیر فاعل یعاجو کم راجع به الذین آمنوا (مسلمانان): آن طائفه از اهل کتاب گفتند ایمان نیاورید مگر بدانان که پیرو آیین شما باشند که اگر بدانان ایمان آورید داده شود به احدی (غیر یهود یا اهل کتاب) همانند آنچه به شما داده شده یا احتجاج کنند با شما نزد پروردگارتان.

ظاهر اویعاجو کم همان عطف نزدیدی است نه به معنای عطف جمعی و یا تفسیری و چون آن یثومی، اویعاجو کم، تنافی جمعی ندارد، باید تعلیل برای گونه دیگری از نهی لاتؤمنوا... باشد: آمنوا بالذی... امر به ایمان ظاهری و زبانی برای فریب مسلمانان، نهی لاتؤمنوا... بازداشت از ایمان کامل قلبی و وجدانی که آن یثومی تعلیل این نهی باشد. اویعاجو کم... تعلیل برای نهی از تصدیق به بعضی آزمائش و آیاتی که مطابق و یا مصدق تورات و یا انجیل است یا بیان حجت و شواهدی برای حقانیت رسول و یا رسالت اسلام که همین گونه ایمان و تصدیق منشا احتجاج انبیاء (احد) می‌گردد. مانند: وَإِنَّا لَقَوُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ

اذا خلا بعضهم قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون؟ بقره / ۷۲'. که شما اهل کتاب که بعضی از اصول اسلام و آیات قرآن را تصدیق می کنید و یا شاهد صدق می آورید، چرا بدان ایمان پیدا نمی کنید؟ عند ربکم، مرتبه و یا مراتب پیشگاه ربوبیت است که وجدانهای پاک و حقیقو مظهری از آنست. این عطف او یحاجو کم... هر گونه نگرانی آن طائفه از اهل کتاب را می رساند و پیشگیری از آنست که چون مأمورین و کارگزاران آنان برای فریب و خرابکاری میان مسلمانان رخنه می کنند مبادا یکسر به اسلام جذب شوند و یا بعضی از مسائل و آیات آنرا تصدیق کنند، و چون اهل کتابند شواهدی برای حقیقت آن اظهار کنند. اینان در هر حال و در هر وضع که باشند باید آن برتری و فضلی که به خیال خود خدا و دین خدا برایشان آورده برای خود نگه دارند و برای در انحصار داشتن این فضل الهی دریافت عقلی خود را هم نادیده گیرند و به فهم خود خیانت روا دارند.

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ، اعتراض بدینگونه کوتاه اندیشی و انحصار جوئی است تا شاید چشمهاشان و جلوی دیدهاشان باز شود. فضل: جریان سرشار و لبریز فیض است که به سوی هر مستعدی روان می شود و بیش از استحقاق می دهد. نبوت و شناخت و علم از رشحات فضل خدا است. الفضل، شاید اشاره به فضل خاص نبوت و کتاب و یا کلی باشد که نبوت و کتاب از مصادیق آن همه به اراده و دست قدرت خداوند است. نه به خواست و دست خلق که به هر که خواهد بدهد و در میان قوم و قبیله ای محدودش کند، خداست که در مسیر مشیت حکیمانهاش به هر که خواهد می دهد: يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. فضل الهی نه محدود است تا اگر به مردمی داد به دیگران نرسد و نه خدا نا آگاه است تا کسانی بی علم و آگاهی او از او دریابند و مخصوص خود گردانند: **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**. همان خداست که کسانی را مخصوص رحمت خاص می گرداند تا مشمول فضل او شوند: **يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ**. همان فضلی که بس عظیم است و تحدید نمی شود: **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**.

این دو آیه تصویری جامع از اندیشه و راه و روش بعضی از اهل کتاب و بیانی از شناخت و دید آنان از آئین خداست. آنان آئین خدا را که فضل واسع و گسترده او است منشأ قومیت و امتیاز طبقه‌ای ساخته‌اند و می‌کوشند تا پیروان خود را چشم و گوش بسته در این محدوده او هام نگهدارند. اینان همینکه از دعوت به اندیشه در آیات این رسالت و تبیین آن باز می‌مانند و از مواجعه با این آئین روشن و مبین روی می‌گردانند به حيله و دسته‌بندی می‌پردازند تا در اذهان و صفوف مسلمانان

۱- یهود آئین خدا و رسالت توحیدی پیمبران او را که برای توحید اعتقادی و بشری و رهائی از بندگی فرعونیان و اقوام و طائفیان بود، پس از گذشت زمانی منشأ امتیاز و برتری قومی و طائفیان بر حقوق خلق ساختند: اسرائیل قبیله ممتاز خدا، خدا «یهوه» خدای بنی‌اسرائیل، قوم گزیده و دیگران اغیار: بیگانگان، آدمها یا دامهای پست: «بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خدای یکتاست و کیست مانند قوم تو اسرائیل ملت یکتا در زمین، ای اسرائیل که من بوسیله تو مفتخر می‌شوم. من خدای همه عالم هستم لکن نامم را فقط بر شما نهاده‌ام. ذات قدوس تبارک اسم اعظم خود را بر اسرائیل نهاده است مانند پادشاهی که کلیدی برای صندوقچه‌ای داشت... پادشاه باغ را به دست مباشری سپرد، اما همینکه در میان خارها نگرست یک گل سرخ دید و آن گل را چید و بوئید و از رایحه آن لذت برد پادشاه گفت: به خاطر این گل سرخ درختان باغ در امان می‌مانند» از صفحه ۷۹ کتاب گنجینه‌ای از تلمود (یا تلمود رفرم شده برای خوراک مردم قرن بیستم) که رهاورد جشن‌های شاهنشاهی ایران و بزرگداشت نام کورش کبیر است.

رسالت مسیح از میان بینوایان و سرکوب شدگان قیام کرد و گسترش یافت: «روح خداوند بر منست زیرا که... مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلانرا شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم و تا کوبیدگانرا آزاد سازم» (لوقا ۴/۱۸ و ۱۹) و با رسالت ساده و بی‌آلایش توحیدی و محبت و رحمت، محرومین و ستم‌دیدگان را چنان جذب و مؤمن کرد که سالها با همه فشار و آزار و شکنجه صبر و پایداری نشان دادند تا آنکه در قرن چهارم قسطنطنین امپراتور روم به آئین مسیحیت گرائید و آنرا وسیله تمرکز و قدرتی در مقابل معارضین و پیوستن بخشهای تجزیه شده روم بزرگ گردانید. شعار تحریف شده: «مال قیصر از آن قیصر و مال خدا از آن خداست» خیالش را آوده و دستش را برای تقویت مسیحیت باز می‌داشت و همین قیصرهای مسیحی، قسمتی از اموال غارت‌های جنگی و داخلی را در اختیار سران کنائس می‌گذاشتند تا هم خدا راضی و هم خلق غارت شده را ارضاء سازند، و نظام ریشه‌دار و خشن طبقاتی را با پشتیبانی مسیحیت رومی نگه دارند. بدین ترتیب مسیحیتی که از میان بینوایان و کوبیدگان برخاست، به طبقه ممتاز متمگران و کوبندگان پیوست و خود دارای قدرت مال و امتیازات بیحد و غیر معارض گردید.

راه نفوذ یابند و مسلمانان را دچار ضعف اعتقادی کنند و از هم بپاشند.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ قِنطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ
لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَالِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَتَوَلَّوْنَ
عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَقْلُمُونَ. بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بیان استینافی یا عطف به مقدر است به طائفه مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ،
تا تبیین و تجزیه و تحلیلی از روحیه و روش آنان با دیگران باشد، از این رو که
مستند کتابی دارند و اهل کتابند. إِنْ تَأْمَنَهُ، فعل شرط و خطاب به هر مخاطب، يُؤَدُّ
جواب شرط. وَ جَمَلَةٌ وَ صَفٌ مِنْ قِنطَارٍ، کنایه از مقدار بسیار پول، در مقابل دینار
که کمترین واحد پول طلا بوده است، این تصویر، تعریف گروهی از اهل کتابست
که در نگهداری و ادای امانات از هر که باشد ایمان و تعهد دارند، و زمینه‌ایست
برای تصویر تعریف گروه مقابل آنان که مورد نظرند.

این گونه تعریف و تجزیه، راهنمای شناخت و واقع‌اندیشی و خراج از
تعصب و بدبینی است تا هدایت‌شدگان قرآن برای شناخت جامعه و اقوام، بلند-
نظر و واقع‌بین باشند و درست بیندیشند و قضاوت کنند و چون بعضی یهود و دیگر نژاد-
پرستان متعصب نباشند که قوم و تبار و اهل مذهب خود را هر چه بودند و هستند
و باشند برتر و والاتر پندارند، گرچه در میان آنان ستمگران و فرودمایگان و
نایابانی شرم‌آور باشند، و دیگران را هر که و هر چه باشند پست و فرودمایه
دانند. مفهوم از بیان و تعالیم آیه همین است که درباره مخالفان آئین حق هم نباید
بد اندیش بود و حکم کلی کرد که این خود از کوتاه بینی و عدم شناخت آئین
خدائی است: در میان آنان با همه تعالیم انحرافی و اعتقادات و اخلاق غرور انگیز،
مردمی حشمت‌دار و امانت‌دار و دارای مسؤولیت وجدانی هستند تا آن حد که تو
هر که باشی، اگر مال بسیاری (قِنطاری) را بدانان به امانت بسپاری، بی‌دریغ و
آسان به دست تو می‌رسانند: يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ. امانت هر گونه حق و تعهدیست که پایه
آن وجدانی و فطری است و سُنَن و احکام نگهداری و ادای آنرا بیان و الزام

می‌کند و چون از اصول اخلاقی و روابط اجتماعی است هر کسی و در هر شرایط خلقی که باشد تا حدی ملتزم بدانست، گر چه متجاوز و متعدی به دیگر حقوق باشد، چنانکه تاریخ و حوادث روز بسیاری از راهزنان و دزدان را نشان می‌دهد که در نگهداری و ادای امانت وفا دارند و گاهی برای حفظ و ادای امانتی که بدانان سپرده شده و یا کسانی که در امان آنان پناهنده شده‌اند تا پای جان ایستاده‌اند. بنا بر این، کمبها دادن و نقض اینگونه تعهدات وجدانی و قانونی باید ناشی از علل و عوارض تربیتی و انحرافی و مسخ‌های دینی غرور انگیز باشد که با استناد و انتساب به آئین و کتاب، کسانی خود را برتر و دارای هر گونه حقی پندارند و برای دیگران تعهد و حقی قائل نشوند:

وَمِنْهُمْ مَّنْ إِنْ تَأَمَّنَهُ بِدِينَارٍ لِأَيُّودِهِ إِيَّاكَ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ؛ گروهی از اهل کتابند که اگر دیناری امانت بدانان دهی آنرا باز نمی‌گردانند و چنین استناد می‌کنند که برای اُمّیین (یسوادها، آغیارِ پست) و در میان آنان بر ما راه تعهد و نفوذی نیست. چون اینان با انتساب به کتاب خود را دارای سرشتی برتر می‌پندارند، برای خود بر دیگران راه نفوذ و الزام به تعهد را باز و برای دیگران بر خود بسته‌اند که اساسی‌ترین عهد همان عهد امانت است و دیگر عهدهای اخلاقی و اجتماعی بدان بر می‌گردد.

از اهل کتاب آنان که امانات را هر چه هم ارزنده و سنگین (قِنْطَار) باشد تأدیه می‌کنند به انگیزه فطرت و وجدان و به استناد اصول کتاب است؛ و آنان که از اهل کتابند و بر خود نسبت به دیگران (اُمّیین) تعهدی قائل نیستند و امانت هر چه هم کم ارزش باشد (دینار) تأدیه نمی‌کنند به استناد دین و کتاب تعریف شده و فطرت مسخ شده است؛ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ.

۱- توصیه‌هایی که در کتاب تَلْمُود آمده، نسبت به برادر و هم‌نوع است که مقصود قوم یهودند. چنانکه در ابواب حدود و جنایات که تنها برای قوم یهود و در محدوده آن

ذلك، اشاره به خوی و منش و روشی است که منشأ کردار آنان می‌شود: ان تأمنه بدینار لایؤده الیک - و بانهم، بیان همان سبب و منشأ می‌باشد. قالوا، فعل ماضی و به جای «زعموا، اعتقدوا»، اشعار به شعار و گفتاری دارد که از زمان گذشته زبانتزد آنان بوده است. ضمیر جمع قالوا، اگر راجع به عموم اهل کتاب باشد، لیس علینا... عقیده و روش همه آنان را می‌رساند که منهم من ان تأمنه بقنطار یؤده الیک، همچون استثنائی از آن اندیشه و خوی عمومی و دوگانگی آنان است که از تضاد فطریات و وجدانیات اهل کتاب با تعالیم قومی و طبقه‌ای ناشی می‌شود. سیل، که نکره منفی آمده، هر گونه راه تعهد و حقی را بر آنان نفی می‌کند. فی الامین، به جای «للامین»، ظرف تعهدات و روابط حقوقی را می‌رساند: گویند که هیچگونه

→

می‌باشد، تعبیر هم‌نوع جز یهودیان، دیگری نمی‌تواند باشد. از صفحه ۳۲۹ گنجینه تلمود نویسنده این کتاب بسیار کوشیده است تا در حسن روابط اجتماعی و اخلاقی و محبت به دیگران، رنگ پر مایه نژادی را از تعالیم تلمود بزداید و با پوشاندن این اصول را گسترش دهد، ولی با تصریحاتی که درمآخذ یهود است ناچار به توجیه شده: «این مطلب صحیح است که در تفسیر کلمه «هم‌نوع» که در قوانین تورات بدان اشاره شده است، تلمود به کرات توضیح می‌دهد که مقصود از هم‌نوع یهودیان است و نه کافران و بت پرستان لکن این توضیح برای آنست که مطالب کتاب مقدس در برخی موارد باید بدان گونه فهمیده و توجه شود...» صفحه ۲۳۳. اگر بتوان تعصبات خشک و خشن قومیت را که در تلمود و دیگر کتابهای سابق یهود آمده توجیه کرد و قرارهای لاحق «پروتوکلها» دانشمندان آنان را پنهان داشت، آیا واقعیات روشن تاریخ را می‌توان پوشانید؟ استعمار ثروتها و امانات ملل دیگر (اغیار) را چه قومی پایه و مایه می‌دهد؟ در آتش جنگهایی که علیه صاحبان امانات افروخته شده و می‌شود چه کسانی می‌دمند؟ کارخانه‌های آتشنا و نابودکننده را چه کسانی وسعت و جهت می‌دهند؟ بازار تجمل و تقلب و مصرف و فحشاء را چه دستهایی رونق می‌بخشد؟ در میان ملت‌هایی که سالها و قرن‌ها به سر می‌برند و از رنج انسان ثروت می‌اندوزند و منتعم می‌باشند، چه خدمت صادقانه‌ای کرده‌اند؟ کدام تولید زراعتی و صنعتی و کارپر مشقت و مفید را انجام داده‌اند؟ اینها است نمونه‌های روح محبت و برادری با سایر ملل جهان؟! مؤلف و مترجم و ناشر کتاب گنجینه تلمود که نماینده اندیشه و خوی یهود «یا صهیونیسم» است، به جای توجیه و تأویل تعالیم یهود، و مؤثرتر از آن همین است که در دنیای گسترده و به هم پیوسته کنونی چشم باز کنند و خود را تغییر دهند و توجیه و تأویل کنند تا ادعاهایشان با واقعیات جریان تاریخ راست درآید و دنیای دیگری در برابر خود بکشایند.

راه تعهد و انجام آن در میان امیین و برای آنان علیه ما نیست. بر مبنای این اصل ساخته دینی و قومی، هر امانتی که امیین بدانان دهند و یا با نیرنگ و فریب از آنان بگیرند، گرچه دیناری باشد چه رسد به ثروت‌های فراوان و سرشار آن را حق برتری و اهل کتاب «پیشرفته» بودن خود می‌دانند و هر گونه راه حقوقی و قانونی را برای تأدیة آن امانات بسته می‌دارند و خود را ملزم بدان نمی‌دانند.

با این موضعگیری و حق ناشناسی توجیه یافته، برای برگرداندن حقوق و امانات به صاحبان اصلی آنان يك راه باز است: قیام مداوم علیه حق ناشناسی امانت بر: الا مادمت علیه قائماً، مگر آنکه پیوسته بالای سرش بایستی. در برابر عدوانش قیام و مقاومت کنی: ای امی خوانده و از حق حیات بشری واپس زدم شده! برای باز پس گرفتن حق امانت راهی جز این نداری: قیام مداوم و پردوام و پیوسته‌ای که در آن سستی نباشد و اغفال‌نشوی و فریب نخوری و واپس نگردی. چون او همین موضوع را که «به اصطلاح» اهل کتاب است و دیگران امی، منشأ هر حقی برای خود و نفی هر حقی برای تو ساخته و ترا زیر دست گردانیده است. او با اندیشه و خوی برتری هیچگونه حق وجدانی و انسانی و قانونی برای تو نمی‌شناسد. او اگر دریا، فضا و ذره را می‌شکافد و به آسمان می‌رود و بر روی ماه فرود می‌آید برای خدمت به تو و نوع تو نیست، فقط برای نمایش و حفظ برتری خود و عقب ماندگی تست. تنظیم و تدوین حقوق و اجتماعات حقوقی او

۱- یهودیان شرقی، پس از تحولات علمی و صنعتی غرب، با مسیحیت و نژاد سفید در آمیخت و پیوند بافت تا در ضمن این آمیختگی، نگهبان اندیشه برتری و حافظ و حامی خود باشد. در پرتو تجربیات این قرن واقع بینان دریافته‌اند که اصول دموکراسی غربی و در پی آن اعلامیه‌ها و مجامع حقوقی ساخته آن، وسیله یا نیرنگی برای نگهداری و نگهبانی برتری نژادی و بهره‌کشی از دیگران «امیین» عقب مانده و در همین جهت می‌باشد. از اندیشه‌ها و دریافته‌ها و تنظیمات حقوقی تا فلسفی و جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی. اگر حق انسان بر انسان طبیعی و فطری و یا الهی است، اعطاء این حقوق چه مفهومی جز برتری ملتی و یا گروهی بر دیگران دارد که می‌توانند این حقوق را بشناسند و بدهند و یا نشناسند و ندهند. این اندیشه بعضی از فلاسفه غرب «نقل از هگل» است که می‌گویند:

هم برای همین است. پس هر راهی برای واپس گرفتن حق و امانت را بر تو بسته است تا آنجا که بسیاری از حق بردگان فریب خورده و خود باختۀ تو هم هر گونه باج برتری به او می دهند و سرمایه ها و امانات خلق را به رایگان به او تقدیم می دارند، راه و چاره تو همین است که قدرت روحی و استعدادی خود را بازیابی و از قعود به قیام گرائی و بالای سرش او را بیائی: **إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ فَاكْمَأَ.** آنها که سرشت ذاتی خود را با استناد به کتاب و مکتب برتر از دیگران می دانند، دروغی ساخته و عالماً به خدا می بندند: **وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.** دروغی در تکوین و تشریح به خداوندی که به همه ملل استعداد کمال بخشیده است و به کتاب و شریعت هدایت کرده. دروغی در نفی تعهد و حق از قوم و ملتی و ثبوت آنها بر دیگران. چون نفی سبیل، قراردادی نیست، پس بواسطه یا بی واسطه به خدا نسبت می دهند و می دانند که دروغ می گویند: **وَهُمْ يَعْلَمُونَ.**

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. بلی، به معنای لکن نفی است:

نفی سبیل و اثبات آن به مقیاس عهدهای که تعهد شده است. **أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ**، به جای

روح خدا در بشر تکامل یافته و از نژادها و ملت‌ها برتر آمده تا در چهره انسان سفید پوست غربی نمودار شده است. از نظر اینگونه دانشمندان؛ روح خدا پس از تکامل و عروجی که قرن‌ها در روح و چهره ملت‌های شرقی و اسلامی یافت و آنان را به اوج بینش و علم رساند، ناگهان تنزل کرد و در روح و مغز ملت‌های جاهل و متوحش غرب چون رنگ سفید دارند ظهور و تجلی یافت! بسیاری از دانشمندان زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و روانکاو غربی هم آگاهانه و ناآگاهانه از اثبات برتری و مزیت سفیدپوستان از رقیب چشم‌غربی برکنار نموده‌اند، مقایسه‌هایی که در کمیت و کیفیت ساختمان مغزی و عصبی و خرابی می‌کنند، بر مبنای همین اندیشه است، و همین‌گونه مسائل را با مسائل علمی و عملی و نمایشی و نگارشی از دبستان تا دانشگاه و محیط‌های اجتماعی درهمه جا و در میان خود و دیگران تلقین می‌کنند. برای چه؟ برای نمایش و نفوذ شخصیت و قومیت برتر و غیر متعهد و کارفرما و بهره‌کش خود و از خود بیگانه و تهی و بی‌شخصیت ساختن و امی‌نگه داشتن دیگران، و در نتیجه بهره گرفتن و بردن امانات و استعدادهای سرمایه‌های انسانی و طبیعی و پایدار داشتن اندیشه و شعار «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ»، همین تقلید کورکورانه «عقب‌ماندگان» از غرب، در قوانین و فرهنگ و لباس و زبان و ساختمان و مکتب‌های رنگارنگ

«مَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ» اشعار به وفای کامل و با همه شرایط دارد. ممکن است ضمیر عهده راجع به الله باشد که چون خدا عهد را تبیین و تشریح کرده هر عهده‌ی، عهد خدا است. اگر راجع به - مَنْ، باشد مقصود عهده‌های خاص فرد فرد است که مبنای همه عهد و روابط جمعی می‌باشد. «وَأَتَّقِي، عَطْفٌ بِفِعْلِ شَرْطِي مَنْ أَوْفَى» و بیان انگیزه و منشأ وفای به عهد است، «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، جواب شرط است. و آمدن اسم ظاهر المتقين، به جای «يُحِبُّهُ» هم تعمیم و هم بیان کبری و تعلیل است:

هر که به عهد خدا یا خود، وفا کند و پروا گیرد از متقین است و خدا متقین را دوست می‌دارد. وفای به عهد، اگر از تقوی ریشه گیرد، ثبات و دوام و کمال می‌یابد و جالب محبت خدا می‌گردد. اگر از منشأ عادات و سنن و یا برای کسب اعتبار باشد، هر چه هم در تحکیم روابط اجتماعی نیک و مؤثر آید چون فاقد شناخت و هماهنگی روحی است، موجب کمال شخصی و حرکت و جاذب محبت

→ و مستند کردن سنن و آیین و عقیده خود، به امضای اندیشمندان و شرق شناسان از آنان، نمودار از خود بیگانه شدن و از شخصیت ملی و دینی و تاریخی خود تهی گشتن آنان و واقع شدنشان در حصار مرزبندیهای بین‌المللی است که با همکاری صمیمانه مرزبانان زره‌پوش و خود به سر و چماق به دست داخلی حراست می‌گردد. همان‌کسان که چشم به اشارات مرزداران دارند و به زبان و خوی و کردار می‌گویند: «از تو به یک اشاره، از من به سر دویدن، صدها سر بریدن و در طبق اخلاص نهادن». به هر حال، عقب‌رانندگان امانت برده باید شکر کنند... بدانچه برده و خورده و داده و نداده و نکرده و کرده همه شکر!! اگر دردی و درکی و شکوه‌ای باشد. آن مجامع عظیم حقوقی و بین‌المللی با منشورهایشان و سخنرانیهای براق و قرارهای جذاب، چه شعر و افسون‌ی! چه چشم و گوش بندی‌ای! و چه مکتب‌ها و لوحه‌های چشمگیر و مترقی‌ای! دموکرات، جمهوریخواه، سوسیال، کارگر، لیبرال، رادیکال! و توده‌های محروم و امانت برده و جوانان روشن شده و دردمند را چنان جذب می‌کند که اصل مطلب و مطلوب را که حق آزادی در سرنوشت و عهد و امانات است از یاد می‌برند و نمی‌فهمند که محتوای همه این مکتبهای ساخته شده نگهداری مرزها و برترها و برتریها، و برای آنان دامهای دیگر است که در هر گوشه از دنیای محرومین برای چشمان باز مشهود است. مگر ماجرای فلسطین را نمی‌بینند؟ مگر نگهبانان و وارثان همین مکتب‌ها موجب آوارگی و کشتار میلیون‌ها مردم آن سرزمین نشدند؟ فرانسه مهد تمدن و آزادی و دموکراسی غربی و اعلام‌کننده و طرفدار حقوق بشر، بر سر مردم الجزایر

←

خدا نمی‌شود. چون تقوا، به معنای شناخت و اراده ایمانی و تنظیم خلق و عمل، رابطه و پیوند خدا با خلق و گسترش دهنده مسئولیتها و تعهدات است و این برتری روحی و خلقی، امتیازات قومی و نژادی و کتابی و حقوقی و هر گونه طغیان را از میان بر می‌دارد: «ان اكرمکم عندالله اتقیکم» نه اهل کتاب و یا منسوب به آئین و قوم و طبقه بودن.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَأَخْلَاقُ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

بشرون، که در اینگونه موارد (پیش از این بیان شده) به جای «بیعون» آمده گویا اشعار بدین واقفیت دارد که این فروشندگان سوداگر در بازار دنیا همچون مشتری در پی به دست آوردن ثمن ناچیزی در مقابل فروش عهدالله هستند، عهدالله، که مفرد و مضاف آمده باید اصل مسؤولیت و تعهد وجدانی و خدائی باشد که در شرایع الهی بسط و تفریع یافته است. ایمان جمع یمین (دست راست)، اشاره به تعهد و الزامی است که با تماس و فشردن دستهای راست دو طرف انجام می‌شده است. عهدالله و ایمانهم، تفصیلی از «بعده» آیه قبل است؛ چون برگشت عهد فطری و خدائی و تشریحی و قرارها و پیمانها، به تحکیم اراده و ساختن شخصیت و پیوستگی اجتماع و پایه‌های کمال و مسیر محبت و جاذبه خدا می‌باشد که سرمایه

→

چه نیارود؟ (یادداشت‌های عمار اوزگان رهبر الجزایری در کتاب افضل الجهاد خواندنی است بخصوص از صفحه ۲۷۱ تا ۴۸۰ درباره نژاد پرستی و چگونگی رفتار اهانت‌بار فرانسویان با زن و مرد الجزایری و حمایت از حیوان و نفی حق انسان و صدها نمونه دیگر که در افریقا و آسیا و جنوب امریکا برای همه مشهود است). به حرکت درآمدن مجامع حقوقی و استناد به منشورات و مصوبات حقوقی بشر را آنگاه می‌توان احساس کرد که مرزداران برتری جوی شاخ به شاخ می‌شوند. حاصل سالها تجربه و توسل و امید حق-برندگان عقب نگه‌داشته شده (امیین) برای باز پس گرفتن امانات و حقوق غصب شده خود همانست که قرآن قرن‌ها پیش اعلام کرده است: «لایؤده الیک الامادمت (نفرموده است ما کنت) علیه قائماً...». قیام مداوم و هشیارانه که نه توقف باشد و نه به‌دام دیگر افتادن و نه تسلیم شدن و نه فریب خوردن.

پر سود و اصیل و بهره آور انسان مترقی و در طریق تکامل است، شراء و مبادله آن به کالاهای شهوات و لذات ناپایدار و پست هر چه باشد، زیان و هر چه به دست آورده شود ثمن ناچیز و اندک (ثمناً قليلاً) و جامد و متلاشی و زائل است و سازندگی و افزایشندگی ندارد: لاخلاق لهم فی الاخرة.

اگر معنای فی الاخرة مرادف با معنای یوم القيامة باشد، باید یکی از این دو ظرف برای هر سه متعلق ذکر می شد: «لاخلاق لهم ولا یکلمهم الله ولا ينظر اليهم فی الاخرة - یا - یوم القيامة» پس همینکه دو ظرف جدا آمده باید دو ظرف و دو عالم باشند: فی الاخرة، عالم دیگر و برتر از عالم نزدیک و پست «دنیا» و ظرف جواذب مادی و حسی و جسمانی که در مسیر کمال و به سوی یوم القيامة است و یوم القيامة، روز باز شدن آفاق حیات و آفرینش و نهایت قیام استعدادها و مکسبات است؛ اگر در آن روز، خدا با انسانهایی که ندای وجدان مسؤل و متعهد را شنیده اند و فرمانهای آن را انجام داده اند به وضوح سخن می گوید، امواج اشارات و الهامات خدا در گوش هوش آنان منعکس می شود. اینها مورد نظر و رحمت و در مسیر کمالند تا روز قیامت، که همه چیز کامل و مشخص می گردد. اینان همان کسانی هستند که عهدهای خود و خدا و خلق را به متاع پست و اندک دنیا نفر و ختند «قل متاع الدنيا قليل. نساء/ ۷۷» و از انحراف و سقوط اتقاء و ارتقاء یافتند و در معرض جاذبه حب خدا قرار گرفتند:

«بلی من اوفی و اتقی فان الله یحب المتقین» مفاصل و نمودارهای جاذبه و حب خدا این درجات قرب و کمال است که با تعبیر نفی و سلب در این آیه تبیین شده است: ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمناً قليلاً اولئك، لاخلاق لهم فی الاخرة، ولا یکلمهم الله ولا ينظر اليهم یوم القيامة، ولا ینزکبهم، ولهم عذاب الیم. اینها مراتب نزول و سقوط است در مقابل درجات صعود انسان؛ همینکه عهد و ایمان را به متاع تبدیل کردند از حوزه محبت خدا دور می شوند: اولئك. و استعدادها و اعمالشان خشک و بی بازتاب می گردد: لاخلاق لهم فی الاخرة، و از عالیتترین مقام کمال و قرب که مورد نظر و حب خدا و از دریافت سخن و ندای او شدن است بس دور و

از تزکیه «یاک کردن و بر آمدن» یکسر محروم می گردند: لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ. همین است عذاب دردناک و ملازم با آنها: وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

مگر عذاب و درد جز عدم تعادل و تجزیه و ناهماهنگی و تضاد قوا و دستگاه و نسوج حیاتی است؛ انسان جويا و پویای کمال و بهره مندی از حیات برتر، چون عهد و ایمان را که پله های ارتقاء است، با ثمن جاذبه های دنیاست و بی پایه ساخت و خود را از خود و از دیگران بیگانه، از بهره های افزاینده آخرت بی بهره و کوشش و جدانش از دریافت کلام خدا و ناله های خلق بازماند و نظر رحمت و لطف خدا از او بازمی گردد. این دوری و درماندگی و عذاب، مخصوص عهد فروشان و پوشندگان حق و آیات و کتاب آمده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ...** بقره / ۱۷۴، چه، دیگر گناهان بزرگ، همه ناشی از عهد شکنی و کتمان حق است.

وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

ان... ارائه گروه جدا و خاصی «فریق»، از اهل کتاب را، تا کید می کند که در انحراف و دگرگون کردن کلمات و مطالب کتاب و مسخ آئین خدا، ماهر و کار دانند و خطرشان در گمراهی خلق بیش از گروه و سوسه گر و بادو «طائفه»، **قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَبِش از امتیاز جویان نامتهد در برابر امین و** **فروشدگان عهد و ایمانند: «... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ...** **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...، اینان چهره حقیقی و نقش اصلی** کتاب خدا را محو و مسخ و یکسر دگرگون می کنند: **يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ:** آنچه با اندیشه سحرانه خود زبانشان را با پوشش کتاب می بیچانند و بر می گردانند و مطالب و معرّجات کتاب را در مسیر هواها و خواسته های دنیائی خود و امتیازات طبقه ممتاز و یا اوهام عامیان، می برند که هر شنونده و مخاطب غافل آنها را از کتاب می پندارد: **لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ.** برای آنکه ساخته های ذهنی خود را

با استناد به کتاب به شما مسلمانان - یا توده مردم مقلد - تحمیل کنند و در وادی تحیر تخیلات و غرورها و اوهام ذهنی رهایشان کنند، زبان کلام و قلم خود را با رنگ و آهنگ کتاب به پیچ و تاب می کشانند و لغات و کلمات را حذف و تغییر و یا اضرار و تأویل می دهند.

ضمیر مفعول لتحسبوه راجع به مفهوم یلوعون... و محصول آنست: تا گمان کنید که آنچه ساخته و در پیچ و تاب کلمات و تأویلات در آورده اند از متن کتاب مستند بدانست؛ یا ضمیر مفعول راجع باشد به الکتاب: کتاب ساخته و منحرف شده با پیچ و تاب زبان و بیان آن فرقه حرفه ای، و شاید به الکتاب، به معنای مصدری - کتابت - باشد و ضمیر راجع به حاصل از کتابت: تا گمان کنید که آن کتاب تحریف شده و یا آنچه با زبان و بیان پیچیده خود نوشته اند از همان کتاب خدا و وحی گرفته شده است. به هر صورت، الکتاب دوم و سوم، همان اصول مکتوبه پیش از تحریف و احکام اولیه روشن و صریح و تکرار الکتاب: لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب، تأکید و تثبیت سندیت و اصول همان کتاب و اصول اولیه است، و شاید که ماهو، عطف و وصف باشد: تا آنکه آنرا از کتاب و آنچه از کتاب است به حساب آرید.

این فرقه منحرف آنچه با پیچ و تاب زبان خود می سازند، از جانب خدا و وحی او می نمایانند. و ضمناً خود را پیغمبری دیگر: وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، با آنکه آنچه ساخته و بافته اند نه از کتاب خدا و نه از جانب اوست: وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، مگر می شود که مفاهیم و بافته های برتریجویی و امتیازات قومی و غلوه ها و غرورها و تبعویز ستم و گناه از جانب خدائی باشد که کتاب و رسلش را برای تبیین حق و برقراری قسط و همبستگی و توحید فکری و اجتماعی و گشودن راههای کمال انسانی فرستاده است؟! تکرار الله و تصریح بدان به جای اضرار - مانند الکتاب - تأکید نفی و شاید دو گونگی الله و کتاب است:

خدائی که آنان تصویر می کنند و گفته ها و نوشته های پیچیده و انحرافی خود را از جانب او می نمایانند، خدای محکوم تخیلات قومی و طبقه ای، و کتابی